

[مشتق 1](#_Toc530405917)

[تتمه ای از ثمره بحث مشتق 1](#_Toc530405918)

[نکته 2](#_Toc530405919)

[تنبیهات 2](#_Toc530405920)

[تنبیه اول: بساطت یا ترکب مفهوم مشتق 2](#_Toc530405921)

[مختار سید شریف 2](#_Toc530405922)

[جواب صاحب فصول از سید شریف 3](#_Toc530405923)

[خلاف ارتکاز بودن ادعای صاحب فصول 3](#_Toc530405924)

[جواب مرحوم اخوند از کلام سید شریف 3](#_Toc530405925)

[کلام مرحوم نائینی 4](#_Toc530405926)

**موضوع**: تنبیهات /مشتق /مقدمات علم اصول

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در مورد اصل مباحث مشتق و ادله تمام شد حال نوبت به بحث در مورد تنبیهاتی است که مرحوم آخوند آنها را مطرح کرده است.

# مشتق

## تتمه ای از ثمره بحث مشتق

در جلسه قبل بحث از ثمره شد و گفته شد که بعضی برای بحث مشتق ثمره ای ذکر کرده اند که ما آن را مطرح نکردیم و آن ثمره کراهت بول تحت شجره مثمره است یا کراهت وضوء گرفتن و غسل کردن با آبی که گرم شده است. همان طوری که بیان شد این دو مورد نمیتوانند ثمره برای بحث مشتق باشند زیرا واضح است که مراد از مثمرة درختی است که بالفعل میوه دارد. در روایات باب تخلی نسبت به این مورد چند دسته روایت وجود دارد در بعضی از آن روایات کلمه شجرة مثمرة وارد شده است و در بعضی از آنها عبارت تحت شجرة فیها ثمرتها وارد شده است که ظاهر این عبارت این است که ثمره بالفعل وجود دارد. مهم روایات دسته سوم است که در بعضی از آنها عبارت تحت شجرة مثمرة اذا اینعت ای اذا اثمرت وارد شده است یعنی وقتی که ثمر دارد و مثمرة را معنا کرده است.

نتیجه: این مورد نمیتواند ثمره برای بحث مشتق باشد.

### نکته

این روایات میتوانند مویدی باشند که موضوع له مشتقات، خصوص ذاتی است که متلبس به مبدا است زیرا روایات، مثمرة و مشتق را معنا کرده اند و معنای آن را در خصوص تلبس به مبدا میدانستند.

## تنبیهات

### تنبیه اول: بساطت یا ترکب مفهوم مشتق

آيا مشتقّات داراى معناى مركب هستند يا بسيط؟ [مركّب يعنى چيزى كه داراى اجزاء است و بسيط يعنى چيزى كه داراى اجزاء نيست و ذات در مفهوم مشتق اخذ نشده است.] اینکه مشتق مبدا را افاده میکند بحثی نیست بحث این است که آیا ذات نیز جزء معنای مشتق است یا نه؟

#### مختار سید شریف

ایشان به مناسبتی وارد این بحث شده اند که آیا مفاهیم بسیط هستند یا مرکب؟ ایشان قائل به بساطت مفهوم مشتق هستند زیرا اگر بخواهد مشتق مرکب باشد از دو حال خارج نیست یا مفهوم ذات و شئ داخل در مفهوم مشتق است و یا مصداق شئ داخل در مفهوم مشتق باشد و در هر دو صورت تالی فاسد وجود دارد زیرا اگر بخواهد مفهوم شئ داخل در مفهوم مشتق باشد لازمه اش این است که چیزی که عرض عام است مقوم ذات بشود یعنی مفهوم شئ که عرض عام است و بر انسان وغیر انسان حمل میشود باید مقوم ناطق باشد در حالی که این مطلب مورد قبول نیست و اما اگر مصداق شئ داخل در مفهوم مشتق باشد انقلاب قضیه ممکنه به قضیه ضروریه پیش می­آید مثلا وقتی گفته میشود ضاحک و فرض این است که مرکب از مبدا و مصداق شی است که در این جا مصداق شئ انسان است معنای الانسان ضاحک، الانسان انسان ثبت له الضحک است و واضح است که این قضیه ضروریه است زیرا حمل انسان بر انسان ضروری است.

##### جواب صاحب فصول از سید شریف

مرحوم صاحب فصول در مقام دفاع از مشهور و ردّ اعتراض سید شريف برآمده و فرموده: ما هريك از دو شق را اختيار كرده و به اشكال شما جواب مى‏دهيم:

در قدم اوّل، شق اوّل را اختيار كرده و مى‏گوئيم: مفهوم شى‏ء در معناى مشتق دخيل است. شما گفتيد كه اين امر مستلزم آنست كه در مثل الانسان ناطق يك عرضى عام در ذاتى داخل شود در جواب مى‏گوييم: ذاتى و فصل بودن ناطق براساس عرف و اصطلاح مناطقه است كه آن را مميز جوهرى انسان دانسته و توسط آن به حيث ذاتى انسان اشاره مى‏كنند و كارى به خود ذات ندارند.ولى بحث ما فعلا در معناى لغوى و وضعى كلمه ناطق است و اينكه در عرف اهل لغت عرب به چه معنا است؟ و از اين لحاظ هيچ مانعى ندارد كه واضع لغت عرب كلمه ناطق را براى شى‏ء له النطق وضع كرده باشد و محذور پيش هم لازم نمى‏آيد، زيرا دخول عرضى در ذاتى باب ايساغوجى نيست بلكه دخول عرضى در معناى لغوى كلمه است و اينكه محال نيست.

##### خلاف ارتکاز بودن ادعای صاحب فصول

مرحوم آخوند از سید شريف دفاع كرده و به اعتراض صاحب فصول جواب مى‏دهند:ما قطع داريم كه كلمه ناطق و مانند آن، به همان معنائى كه در لغت داشته و براى آن وضع شده بود، در منطق بكار رفته و فصل واقع شده است و منطقى هيچ دخل و تصرّفى در معناى آن نكرده است آنگاه اگر معناى ناطق همان معناى لغوى است مى‏گوئيم: در منطق كه نتوانستيم شى‏ء را در معناى آن داخل كنيم، چون مستلزم دخول عرضى در ذاتى بود. پس كشف مى‏كنيم كه در اصل لغت هم ناطق همان حيث وصف شى‏ء را بيان مى‏كند و كارى به ذات ندارد و شى‏ء يا ذات در معناى آن دخيل نيست.

###### جواب مرحوم اخوند از کلام سید شریف

شما( سید شریف) فرموديد اگر مفهوم شى‏ء در معناى ناطق، مأخوذ باشد، عرض عام، داخل فصل مى‏شود، ما مى‏گوئيم كلام مذكور بر اين اساس است كه «ناطق» فصل انسان باشد ولى قبول نداريم كه ناطق، فصل انسان است به عبارت ديگر، اشكال شما در صورتى وارد است كه «ناطق» فصل انسان باشد ولى ما نمى‏پذيريم كه «ناطق» فصل انسان باشد.

بعد ایشان شاهدى اقامه نموده كه ناطق و امثال آن، فصل حقيقى نيست:گاهى در تعريف بعضى از ماهيّات، دو فصل را ذكر مى‏كنند مانند «الحيوان حسّاس متحرّك بالارادة».آيا قابل قبول است كه يك ماهيّت، دو فصل داشته باشد؟يك ماهيّت نمى‏تواند دو فصل داشته باشد از اينكه آن دو را در تعريف حيوان، ذكر كرده‏اند كشف مى‏كنيم كه هيچ‏كدام فصل نيستند بلكه آنها لازم ماهيّت حيوان هستند منتها از نظر قرب و بعد در يك رديف واقع شده‏اند و تقدّم و تأخّرى بين آنها نبوده لذا هر دو را در ماهيّت حيوان، ذكر كرده‏اند.

#### کلام مرحوم نائینی

ایشان در مقام جواب از کلام مرحوم آخوند فرموده اند[[1]](#footnote-1) و لو اینکه ناطق به معنای متکلم و مدرک کلی فصل حقیقی نیست ولی نفس ناطقه فصل حقیقی انسان است فلذا نقل کلام به نفس ناطقه میشود و اشکال سید شریف باقی است.

هر چند که بعضی اشکال کرده اند[[2]](#footnote-2) و گفته اند نفس ناطقه که نوع است و همان انسان است ولی این اشکال درست نیست زیرا منظور از نفس حیث ناطقیت است نه خود نفس که حیث انسانیت در نظر گرفته شود

1. 1منقول از [المحاضرات فی اصول الفقه، محمد اسحاق فیاض، ج1، ص270.](http://lib.eshia.ir/ISBN%20(ردمك):%20964-7336-12-8/1/270/مدرک%20کلی)

   و قد أورد عليه شيخنا الأستاذ- قده- بان الناطق بمعنى التكلم أو إدراك الكليات و ان كان من لوازم الإنسان و عوارضه إلا انه بمعنى صاحب النّفس الناطقة فصل حقيقي فيلزم من أخذ مفهوم الشي‏ء في مفهوم المشتق دخول العرض العام في الفصل. [↑](#footnote-ref-1)
2. [المحاضرات فی اصول الفقه، محمد اسحاق فیاض، ج1، ص270.](http://lib.eshia.ir/ISBN%20(ردمك):%20964-7336-12-8/1/270/نفس%20ناطقه)

   و غير خفي ان هذا من غرائب ما صدر منه فان صاحب النّفس الناطقة هو الإنسان و هو نوع لا فصل إذاً لا مناص من الالتزام بكون الناطق فصلا مشهورياً وضع مكان الفصل الحقيقي لتعذر معرفته غالباً بل دائما [↑](#footnote-ref-2)